**روش‌شناسي فلسفه سياسي**

**سيدمهدي سيديان**

**چكيده**

روش‌شناسي فلسفه سياسي را مي‌توان از روش‌شناسي در فلسفه سياسي متمايز دانست; بدين معنا كه روش‌شناسي فلسفه سياسي مبتني بر اصول و پيش‌فرض‌هايي است كه ويژگي و خصلت مباحث فلسفه سياسي آنها را مي‌طلبد. اما روش‌شناسي در فلسفه سياسي به مباحث مطرح شده ـ و گاهي پنهان و مطرح نشده ـ در متون كلاسيك و معاصر فيلسوفان سياسي مربوط مي‌شود. اين نوشتار، ابتدا به تعريف و تبيين «فلسفه سياسي» مي‌پردازد و پس از آن به بحث اصلي (روش‌شناسي فلسفه سياسي) خواهد پرداخت و در پايان، به روش‌شناسي فلسفه سياسي اسلامي نيز اشاره مي‌نمايد.

**فلسفه سياسي چيست؟**

تعريف و تبيين دقيق مفاهيمي همچون سياست، علم سياست، فن مديريت سياسي، انديشه سياسي، ايدئولوژي سياسي، مكتب سياسي، تفكر سياسي، نظريه يا نظريه سياسي، فرهنگ سياسي، تحليل سياسي، فقه سياسي، كلام سياسي، فلسفه سياست، فلسفه سياسي و بسي مفاهيمي ديگر از اين دست، نيازمند تحقيقي جامع و مستقل و مجال بيشتري است و پرداختن به تفاوت يا تشابه ماهوي اين واژگان، به موشكافي دقيق علمي و پژوهشي منسجم نياز دارد. شناخت دقيق مفهوم و گستره «فلسفه سياسي» نيازمند بررسي و تبيين ماهوي و وجودي مقسم‌ها، قسيم‌ها و قسم‌هاي فلسفه سياسي است. لاجرم پرداختن به چنين كاري، بسيار گسترده‌تر از هدف اين نوشتار كوتاه است. اگر «فلسفه» تلاش براي كسب معرفت جهان‌شمول و بحث از احوال كلي وجود باشد، پس ثمره فلسفه خواندن و فيلسوفانه انديشيدن جامع‌نگري در درك و فهم خواهد بود. «فلسفه چون با كليات و ارزش‌ها و احكام كلي سر و كار دارد، مي‌تواند بصيرت كلي به انسان بدهد و وسعت مشرب و انشراح صدر بياورد; زيرا با پرداختن به فلسفه، ذهن جزئي‌نگر و روزمرّه‌گرا در آفاق گسترده‌تر سير مي‌كند.»[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "1)

اگر «سياست» هم بحث از «دولت»، «قدرت» و نظام تدبيركننده جامعه باشد، هرگونه بياني كه به ماهيت قدرت و ساختار سياسي حكومت بپردازد، در واقع در زمره مباحث سياست خواهد بود. پس سياست و بحث سياسي دامنه‌اي بسيار وسيع را دربر مي‌گيرد; چرا كه قدرت و حكومت تا اقصا نقاط وجود جامعه بشري گسترش دارد. معرفت سياسي، اقتصاد سياسي، تاريخ سياسي، حقوق سياسي، مديريت سياسي، جامعه‌شناسي سياسي و ده‌ها حوزه ديگر تنها روايتگر بخشي از دامنه گسترده سياست است.

**اما فلسفه سياسي چيست؟**

الف. آسان‌ترين و غير بحث انگيزترين راهِ تعريفِ «فلسفه سياسي» آن است كه بگوييم: فلسفه سياسي همان چيزي است كه موضوع مشترك يك سلسله كتاب‌هاي مشهور مثل ***جمهوريت*** *افلاطون*، ***سياست*** *ارسطو*، ***شهريار*** *ماكياول*، ***لوياتان*** *هابز*، ***رساله‌هايي درباره حكومت مدني*** *لاك*، ***قرارداد اجتماعي*** *روسو*، ***فلسفه حق*** *هگل*، ***مانيفست*** كمونيست و ***رساله در باب آزادي*** *استوارت ميل* است.[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "2)

ب. «فلسفه سياسي» شاخه‌اي از فلسفه است كه كلمه «فلسفه» بيانگرِ روش بحث از مقوله سياست است; روشي كه هم فراگير است و هم به ريشه مسئله توجه دارد. از اين‌رو، معرفت به اصول سياسي را «فلسفه سياسي» گويند. به عبارت ديگر، «فلسفه سياسي» كوششي است براي فهم ماهيت امور سياسي. موضوع فلسفه سياسي با غايت عمل سياسي يكسان است. فلسفه سياسي كوششي است براي نشاندن معرفت به ماهيت امور سياسي به جاي گمان درباره آنها.[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "3)

ج. «فلسفه سياسي» يعني: تفكر منظّم درباره ماهيت، هدف‌ها، ساختار و قدرت دولت از يك سو، براي فهم و شناخت واقعي دولت، و از سوي ديگر، براي حفظ و يا تغيير آن پس فعاليتي فكري و ذهني است كه با هدف پرداختن به مسائل و دشواري‌هاي اجتماعي و سياسي و حل و رفع آنها صورت مي‌گيرد.[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "4)

د. «فلسفه سياسي» يعني: صورت خاصي از انديشه سياسي، متفكري كه همّ خود را صرف فلسفه سياسي مي‌كند اولا، به قصد كشف حقايق حاكم بر سياست، به تأمّل مي‌نشيند. ثانياً، حيات سياسي را صورتي از حيات فلسفي مي‌داند. و بالاخره اينكه فلسفه سياسي در پي كشف حقيقت است.[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "5)

هـ. «فلسفه سياسي» بازتاب رخدادهاي اجتماعي ـ سياسي است كه كوشيده آنها را تبيين، توجيه و تفسير كند و تغيير دهد و به دشوراي‌ها و معضلات ويژه هر دوره پاسخ دهد يا براي آنها راه حل بيابد. رشد و گسترش فلسفه سياسي به عنوان نتيجه رخدادهاي سياسي ـ اجتماعي و بازتاب آنها در ذهنِ پر پندار متفكران، دانايان و دارندگان قوّه تصور قوي است. تصويرهاي گوناگون در زمان‌هاي متفاوت از جهان خارج، فلسفه‌هاي سياسي گوناگوني به بار مي‌آورد.[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "6)

و. اصول حاكم بر سياست را در فلسفه سياسي مي‌آورند. به عبارت ديگر، تلاش براي كشف زندگي سياسي را «فلسفه سياسي» گويند; مسائلي همچون ضرورت حكومت، ويژگي‌هاي حاكم، بهترين الگوي حكومت، ارتباط مردم و حاكم، عدالت، آزادي، برابري، حق‌جويي و فضليت‌خواهي مسائل «فلسفه سياسي» است. فلسفه سياسي هر جامعه مبتني بر نظام ارزشي آن است. فلسفه سياسي توجيه‌كننده نظام سياسي و مبناي حقّانيت هر نظام سياسي است. فلسفه سياسي متكفّل توجيه نظام سياسي و اقناع افكار شهروندان است.[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "7)

ز. فلسفه سياسي را بايد با هستي‌شناسي آغاز كرد تا هستي قدرت و حكومت در ارتباط با هستي‌هاي ديگر مورد بررسي قرار گيرد. سؤال‌هاي اساسي در فلسفه سياسي عبارتند از اينكه:

ـ آيا حكومت وجود دارد؟

ـ اساساً حكومت چيست؟

ـ علت وجود حكومت چيست؟

ـ قلمرو حكومت تا كجاست؟

ـ استقرار و استمرار حكومت به چيست؟

ـ انواع حكومت‌ها كدامند؟[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "8)

پس «فلسفه سياسي» يعني: سياست از چشم‌اندازي فلسفي. به طور كلي، مي‌توان فلسفه سياسي را نگاهي فيلسوفانه به سياست دانست كه در صدد مكان‌يابي سياست در نظام وجودي خلقت است. اساساً پرسش‌ها در علم سياست بر دو گونه‌اند: سؤالات روزمرّه و گذرا كه با توجه به زمان و مكان و اوضاع و شرايط خاص، پاسخي متفاوت مي‌يابد و سؤالات پايدار كه همواره در ميان ملل و در ادوار گوناگون تاريخ فكر و انديشه، مطرح بوده است. فلسفه سياسي در صدد پاسخ به سوالات هميشگي، بنيادين و پايدار علم سياست است.

آيا فلسفه سياسي رشته‌اي جدا و مجزّاي از فلسفه است؟ يا اينكه در قالب فلسفه به بحث‌هاي اجتماعي و مسائل بنيادين سياست هم پرداخته مي‌شود؟ چنين به نظر مي‌رسد كه اينك پس از گذشت 24 قرن از تأليف كتاب ***جمهور*** *افلاطون*، مي‌توان از مباحث و مسائل فلسفه سياسي به طور مجزّا و جداگانه و تحت عنوان كلي «فلسفه سياسي» ياد كرد، بخصوص با ورود اسلام به دنياي فلسفه سياسي و آثار گران‌سنگي كه از *فارابي، ابوالحسن عامري، خواجه نصيرالدين طوسي، ابن‌سينا* و *صدرالدين شيرازي* و ديگر بزرگانِ انديشمند به جاي مانده كه هر يك در غناي هر چه بيشتر اين مباحث سهم بسزايي داشته‌اند.

به هر حال، امروزه در محافل علمي و در ميان انديشمندان علوم اجتماعي و به طور كلي، در ميان فلاسفه سياسي، بحث از انديشه‌هاي بنيادين سياسي به طور متمركز و مستقل مورد بررسي علمي و عقلي قرار مي‌گيرد. بايد متذكر شد كه محصول تلاش فكري برخي از انديشمندان سياسي در قالبي جامعه‌شناسانه يا اخلاق‌محور و به عبارت ديگر، هنجارگرا انجام و ارائه شده است. اين سخن بدان معنا نيست كه مباحث چنين ديدگاه‌هايي ضد عقل يا غيرمفيد است، بلكه نكته بحث ما در توجه دادن به طرز تلقّي آنها از سياست و توجه كردن به نقطه عزيمت آنها در اين‌گونه مباحث است. فلسفه سياسي پرداختن به «بنياد»هاست تا «نمود»ها و «بود»ها. آنچه هست، نمودي است از آنچه بايد باشد. در درون فلسفه سياسي، نوعي نگاه آينده‌نگر هم وجود دارد. پس بايد «بودها» را پلي براي رسيدن به بايسته‌ها قرار داد.

ويژگي لازم فيلسوف سياسي آن است كه به توصيف جامعه آرماني خود هم بپردازد. در اين زمينه در فلسفه سياسي، ابتدا بايد به نقش انسان در سياست پرداخته شود. به عبارت ديگر، بايد جايگاه انسان در سياست ـ به طور عام ـ مشخص شود. به تعبير ديگر، از يك سو، «انسان سياسي» تعريف و تبيين شود، و از سوي ديگر، معرفت‌شناسي انسان در ارتباط با امور و مباحث سياسي روشن گردد. اينكه انديشه در باب سياست، امري كاملا انساني است و انسان بدون در نظر گرفتن هرگونه عامل ديگر، مانند عامل ماورايي، مي‌تواند تدبير سياسي بينديشد و دست به ابداع سياسي بزند، يا اينكه عامل ماورا در تلقّي عام، و «وحي» و پيوند با آن، در تلقّي اسلامي و اديان توحيدي و ابراهيمي، مي‌تواند روزنه‌اي معرفت‌بخش به سوي حقيقت در امور سياسي باشد، بايد در روش‌شناسي فلسفه سياسي مورد تأمّل و مدّاقه نظري قرار گيرد.

اين مقاله بيشتر به دنبال پي‌گيري سياست از چشم‌اندازي فلسفي است، به عنوان اصيل‌ترين خاستگاه آن. «فلسفه» به يك معناي وسيع و مجازي، عبارت است از: عبور از نگاه جزئي‌نگر و واقعگرا به يك ديدگاه كلي‌نگر و حقيقتگرا. «فلسفه» يعني: بحث از وجود و احكام كلي آن; يعني: بحث كردن از كليات و مباحثي كه در هيچ‌يك از علوم به طور مستقل از آن بحث نمي‌شود. اما از آن احكام و مباحث كلي به عنوان كلي و به عبارتي، كبراي قضاياي منطقي و برهاني استفاده مي‌شود; مثلا، بحث «علت و معلول» يا مبحث «احكام وجود» از آن حيث كه وجود دارد ـ نه اينكه موجود است ـ از جمله مواردي است كه مي‌توان از آن ياد كرد.

آيا حكومت لازم است يا بايد جامعه را به حال خود وا گذاشت تا خود به خود به سامان برسد و امور آن با تكيه بر قداست و پاكي طينت انسان‌ها تدبير شود؟ اين پرسش يك پرسش اساسي و بنيادين است كه پاسخ آن از وجود يا عدمِ چيزي بحث مي‌كند كه در پيوند با كل اجتماع، هدف خلقت، نظام هستي و عالم ماوراي طبيعت است. اين مبحث و مباحثي همچون معرفت‌شناسي سياسي انسان، مدني بالطبع بودن يا غيرمدني بودن انسان، ابتدا و آغاز اجتماع سياسي، بهترين حكومت، ويژگي‌هاي حاكم، انواع حكومت، جايگاه مردم در سياست، دين و امور ماوراي طبيعي در سياست، غايت سياسي و ده‌ها مبحث ريشه‌اي ديگر از جمله مباحث مطرح در وادي فلسفه سياسي است.

به ويژه، فلسفه سياسي يافتن پاسخ براي پرسش‌هايي است كه به مرور زمان و تغيير حكومت‌ها هرگز كهنه نمي‌شود و دچار روزمرّه‌گي نمي‌گردد; مثلا، ضرورت حكومت، رابطه مردم و حاكم، هدف و غايت سياست، انواع حكومت، حق و تكليف در سياست، آزادي، عدالت و فضيلت از جمله مسائلي است كه فلسفه سياسي متكفّل پرداخن به آنهاست. براي پاسخ به چنين سؤالاتي، مكاتب گوناگوني پديد آمده است; مكاتبي همچون آنارشيسم، پارلمانتيسم، ليبراليسم، كمونيسم، سوسياليسم و صدها مكتب ديگر كه بر اساس نگاه فلسفي خود به انسان، جهان و سياست به وجود آمده است.

خلاصه اينكه كاركرد فلسفه سياسي اين است كه «نه فقط درباره آنچه هست فكر كند، بلكه در باب آنچه بايد باشد هم تفكر نمايد. ادعاي تفكيك فلسفه از فلسفه سياسي مي‌تواند از روي خود پسندي باشد، اما برخي مي‌گويند: فلسفه سياست را از آنجايي بايد شروع كرد كه مميّز آن از يك علم ديگر يعني فلسفه اخلاق باشد، اما مگر كشيدن مرزهاي فلسفه اخلاق آسان‌تر از ترسيم سرحدّات فلسفه سياست است. به هر تقدير، كساني كه مي‌خواهند خطر كنند و در آب‌هاي متلاطم فلسفه سياست كشتي برانند بايد به اين واقعيت تن در دهند كه نه نقشه جغرافيا دارند و نه قطب‌نما.»[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "9)

**روش و روش‌شناسي**

مسئله شناخت روش فلسفه سياسي مهم‌ترين كار، پيش از ورود به اين عرصه از معرفت سياسي است و در همين گام نخست، بايد به بررسي و كاوش در باب «تفاوت روش»[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "10) و «روش‌شناسي»[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "11) پرداخت:

الف. «روش» يعني رويه[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "12) يا فرايندي كه با فنون و ابزارهايي سر و كار دارد كه در روند تحقيق و براي بررسي، آزمايش و ارزشيابي نظريه به كار مي‌رود. اما «روش‌شناسي» از روش‌ها، رويه‌ها، مفاهيم، قواعد و عناصر ديگري تشكيل مي‌شود كه براي آزمايش نظريه‌ها، هدايت روند تحقيق و يافتن راه‌حل‌هايي براي مسائل جهان واقعي به كار مي‌رود. روش‌شناسي نشانگر شيوه خاصِ نگريستن، سازمان دادن و شكل بخشيدن به تحقيق است.[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "13)

ب. موضوع روش‌شناسي «روش‌ها»ست و بدين روي، از نظر معرفت‌شناختي، رتبه روش‌شناسي يك مرتبه بالاتر از موضوع خود است. روش‌شناسي به مطالعه روش‌هاي علوم، مقايسه و يافتن محدوديت‌ها و نقاط ضعف و قوّت آنها مي‌پردازد.[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "14)

ج. «روش» به معناي به كار بستن منظّم و مو به موي دستورالعمل‌هاي مشخص نيست، «روش» مجموع ساده فنوني نيست كه بايد آن را همان‌گونه كه هست به كار برد، بلكه منظور از «روش» بينش كلي ذهني است كه در مورد هر كار تحقيقي بايد آن را از نو ابداع كرد. اما اشتغال روش‌شناسانه توجه را از مسائل جوهري به مسائل روش‌شناختي معطوف مي‌كند، به گونه‌اي كه ما هميشه در حال تكميل روش‌هاي چگونگي انجام كارها هستيم، بي‌آنكه حتي به طور ناقص آن را انجام دهيم.

د. روش پژوهش و جستار در انديشه‌هاي سياسي، ابزار تفكر منطقي درباره مسائل و متفكران سياسي را فراهم مي‌آورد. از تعاريف مزبور، به دست مي‌آيد كه روش تحقيق به عنوان يك فن، با روش‌شناسي، كه موضوع دقيق‌تري است، تفاوت دارد. روش‌شناسي بر پايه مكاتب، ديدگاه‌ها و جهان‌بيني‌هاي گوناگون داراي تنوّع است. يك نكته لازم براي يادآوري اين است كه اساساً تنوّع روش‌ها در فلسفه سياسي، وابستگي كاملي با بنيان‌هاي فكري هر مكتب يا انديشمند صاحب آن روش دارد. از اين‌رو، از هواداران نسبيتِ در مفاهيم و سوژه‌محوران نمي‌توان جز روشي «تفسيري» و «هرمنوتيكي» توقّع داشت. البته روش‌هاي زيادي در باب مطالعه در علوم اجتماعي و علوم انساني يا علوم رفتاري مطرح است كه به نظر مي‌رسد بايد اين تعدّد و تنوّع روشي را به چند روش عمده، كه گاه دو يا سه روش بيشتر نيست. احاله كرد.

اصولا «روش‌هاي مادر» در تمام تحقيقات علمي را مي‌توان به دو روش تقسيم كرد; چنان‌كه افلاطون، «مادر انواع حكومت‌ها» را نظام «پادشاهي» و «دموكراسي» مي‌دانست و ساير شعب حكومت را همگي از اين دو، منشعب مي‌دانست. بنابراين، انواع روش‌ها را مي‌توان منشعب از دو روش «عقلي» و «تجربي» دانست. پيش از اين، اساساً دو روش عمده وجود داشت: روش «نقلي»، روش «عقلي». «روش تجربي» را به عنوان يك رويكرد متأخّر، بايد در كنار دو روش ديگر قرار دهيم. اما با پيدايش مكاتب فلسفي جديد و رواج تشكيك در مباني روش عقلي و به دنبال آن، گسترش نوعي هرج و مرج در اصول موضوعه فكر و انديشه، روش‌هاي متعدّد ديگري در كنار و يا بر خرابه‌هاي روش عقلي سر برآوردند، هرچند روش‌هاي هرمنوتيكي و مباحث مطرح شده در اين مباحث كاملا جديد است; زيرا به عبارتي، مي‌توان آنها را برآمده از سرخوردگي از روش‌هاي تجربي از يك سو، و واكنش نسبت به اعتبار عقل ابزاري مدرنيته از سوي ديگر، دانست.

**روش‌شناسي فلسفه سياسي**

به دليل آنكه فلسفه سياسي داراي مباحث ويژه و خاصي است كه در ديگر عرصه‌هاي علوم مورد بررسي قرار نمي‌گيرد، پس مي‌توان ادعا كرد كه پرداختن به چنين مسائل و مباحثي با روش خاص خود همراه است. اگر ميان روش و روش‌شناسي تفاوت قايل باشيم ـ كه حق هم همين است ـ بايد بگوييم: روش فلسفه سياسي مبتني بر برهان‌هاي عقلي و استدلال‌هاي منطقي است; يعني از يك سلسله گزاره‌هاي غيرقابل ترديد شروع مي‌شود و به دستورهاي عملي براي تأمين زندگي سياسي افراد در جامعه ختم مي‌گردد. ميان اين دو سر طيف، يعني اصول بديهي اوليه تا احكام و قوانين كاربردي، و يا دست‌كم ترسيم اصول حاكم بر قوانين اجرايي، انبوهي از مسائل قرار دارد كه فلسفه سياسي با روش خاص خود ـ يعني روش برهان و استدلال ـ متكفّل پرداختن به آنهاست.

فلسفه سياسي داراي يك مبناي اساسي است: درصدد است تا از چشم‌اندازي عقلي به مباحث بنيادين سياست بپردازد. فلسفه سياسي در صدد است تا با روش قياس برهاني، به بررسي مسائل سياسي بپردازد. به طور حتم، در اين روش، از «نقل» استفاده نخواهد شد. بايد يادآوري كرد كه آنچه روش علم سياست يا انديشه سياسي است بسيار متفاوت با چيزي است كه روش فلسفه سياسي به شمار مي‌آيد. در اين بين، يكي از شايع‌ترين روش‌ها براي بررسي روش‌شناسي فلسفه سياسي اين است كه به ديدگاه‌ها و به طور كلي، فلسفه سياسي فيلسوفان و انديشمندان سياسي مراجعه كنيم. در اين زمينه، دست‌كم مي‌توان آنها را در مقاطع زماني مشخّص، كه هر دوره و مقطع از دوره قبل و بعد از آن با ويژگي‌هاي منحصر به فردي متمايز است، دسته‌بندي كرد و سپس به ارائه روش خاص هر فيلسوف سياسي در درون دوره ويژه خود پرداخت و تفاوت ديدگاه او را با هم‌قطارانش وي در درون يك دوره خاص ديگر و در سطحي بالاتر و تفاوت هر مقطع و دوره را با مقاطع و دوره‌هاي قبل و بعد از آن بيان نمود.

اين كار فقط به توصيف روش‌هاي مورد كاربرد فيلسوفان سياسي گذشته و معاصر نظر دارد و صرفاً مي‌تواند با تحليل و يا نقد روش‌هاي آنان همراه باشد. هرچند همين مقدار هم مي‌تواند كار سترگي باشد، اما شيوه بهتر، كه اين نوشتار آن را دنبال مي‌كند، آن است كه به طور جداگانه و با لحاظ كردن ضوابط و اصول حاكم بر فلسفه سياسي، كه از جمله مهم‌ترين آنها روش «عقلي» است، به تدوين روش‌شناسي فلسفه سياسي بپردازيم. اساساً برخي بر اين باورند كه هيچ روش ثابتي وجود ندارد و ما دايم در حال تكميل روش‌هاي گذشته و يا حتي در حال ابداع روش‌هاي نوين براي انديشهورزي هستيم. اين بدان معناست كه توجه به روش‌شناسي نبايد ما را از اصل هدف، كه همان تعقّل و انديشه پيش‌برنده است، غافل نمايد.

به هر روي، اشتغال روش‌شناسانه توجه ما را از مسائل جوهري به مسائل روش‌شناختي معطوف مي‌كند، به گونه‌اي كه همواره در حال تكميل روش‌هاي چگونگي انجام كارها هستيم، بي‌آنكه حتي به طور ناقص، آن را انجام دهيم. بنابراين، دريافت يگانه‌اي از روش علمي پذيرفتني نيست و در واقع، چيزي به نام «روش علمي خاص» وجود ندارد. تنوّع روش‌ها يكي از زمينه‌هاي پيشبرد خلّاقيت و نوآوري است كه غالباً با مخالفت منطق‌دانان و روش‌شناسان ارتدكس مواجه مي‌شود. روش‌شناسي هميشه با اين خطر رو به روست كه براي پيشبرد علم، تنها به بينش خاص خود بسنده كند و از تنوّع سازوكارهاي توليد علم غفلت ورزد. «روش» به معناي به كار بستن منظّم و مو به موي دستورالعمل‌هاي مشخص نيست. «روش» مجموع ساده فنوني نيست كه بايد آن را همان‌طور كه هست به كار برد، بلكه منظور از «روش» بينش كلي ذهني است كه در مورد هر كار تحقيقي بايد آن را از نو ابداع كرد. در روش تحقيق، بر فرايندهايي همچون مفهوم‌سازي به منزله فرايندي جوهري و مبتني بر تخيّل خلّاق تأكيد نمي‌شود. ارزش واقعي يك مفهوم در توانايي اكتشافي آن، يعني در كمكي است كه به ما در كشف و در فهميدن مي‌كند. اين كاركرد اكتشافي به سادگي، از روش‌هاي قياسي و استقرايي مفهوم‌سازي حاصل نمي‌شود و بايد به دنبال شيوه‌هاي خلّاق مفهوم‌سازي بود.[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "15)

البته بايد يادآور شد: همان قدر كه تنوّع و ابداع مي‌تواند ما را به خلّاقيت و شكوفايي وادارد، مي‌تواند ما را گرفتار نسبيت در روش نمايد و يا از هدف اساسي خود، گامي به قهقرا ببرد. اساساً تنوّع و ابتكار در روش‌شناسي نمي‌تواند به معناي التقاط يا نسبيت تفسير شود. تأكيد پي در پي ما بر اين نكته متمركز است كه هر روشي مبتني بر مباني نانوشته يا ناگفته‌اي است كه بدون توجه به آنها، نمي‌توان حتي خود روش را شناخت. به هر حال، شايد بتوان ابتكاري به خرج داد و به روش‌شناسي بديعي در فلسفه سياسي دست يافت. نويسنده بر اين باور است كه با وجود آنكه تلاش متفكران و فيلسوفان سياسي در هر عصر و دوره و در تمام مقاطع زماني و از لحظه‌اي كه انديشه و فلسفه سياسي مكتوب به دست *افلاطون* در قالب 34 رساله به ثبت رسيده، درخور اعتنا و شايسته تقدير است و اساساً هر انديشمندي در خطي ممتد از انديشه جاي مي‌گيرد كه درصدد تكميل و پويايي انديشه و احتمالا برطرف كردن نواقص و اصلاح معايب آن است. اما بايد دانست كه وراي انديشه انديشمندان و جدا از فلسفه فيلسوفان سياسي، مي‌توان به برخي تعريف‌ها از موضوعات و تبيين‌هايي از مسائل و وجودِ مسائلي بديهي و مشخص و پاسخ‌هاي احتمالي چشم دوخت كه در عرصه فلسفه سياسي، روش پرداختن به موضوعات و مسائل و رسيدن به نتيجه مطلوب و درخور، مي‌تواند به عنوان روش فلسفه سياسي شناسايي شود. هموار چنين نيست كه به دنبال بحران‌ها، راه حل‌هاي علمي و انديشه‌اي هم به وجود آيد، زيرا در برخي مواقع، ابداع و ابتكار انديشمند به طرح پرسشي مي‌انجامد كه واقعيت بيروني ندارد و در پي آن، راه حلي مطمئني هم براي آن طلب مي‌شود. پس انديشه هرچند در مواقع بحران، جلوه بيشتري دارد و با كنجكاوي بي‌قرارانه به حل معضل دست مي‌زند، اما اين تنها مبناي خلق انديشه و فكر نيست، بلكه ذهن خلّاق و انديشه وقّاد يك دانشمند، انديشمند و متفكر بي‌باك به خلق نظريه و تفكر منجر مي‌شود.

روش فلسفه سياسي شايد انطباق‌هايي با روش فيلسوفان سياسي داشته باشد، اما هرگز در چارچوب نظري و كيهان‌شناسي و به طور كلي، وجودشناسي خاصي نمي‌گنجد. اگر ما دست به تعريف بزنيم، اگر ما انسان‌شناسي، جهان‌شناسي و معرفت‌شناسي انسان را مورد مداقّه قرار دهيم و به مبنايي دست يابيم درباره فلسفه سياسي هم به روش و بينشي معتقد خواهيم شد كه گاه ممكن است انطباق‌هايي با فلسفه سياسي انديشمندان و فيلسوفان سياسي مشخصي داشته باشد، اما به هر حال، به عنوان روش‌شناسي در فلسفه سياسي ـ به طور عام ـ قابل شناسايي خواهد بود.

پس ابتدا لازم است در قالب اصول موضوعه‌اي كه نيازمند تبيين و توضيح تفصيلي چنداني نيستند، مباحث ابتدايي و مبنايي خود را مطرح سازيم. البته بايد متذكر شد كه ورود به اين مبحث از باب فلسفه سياسي به طور عام است كه در ضمن، مي‌توان به فلسفه سياسي ـ اسلامي و روش ويژه آن هم اشاره كرد; شبيه كاري كه *فارابي* انجام داد. پس اصول موضوعه يك فيلسوف سياسي براي بحث از روش در فلسفه سياسي، به انسان‌شناسي، معرفت‌شناسي، جهان‌بيني و كيهان‌شناسي وي و باور و معرفت و نگاه او به عالم ماوراي طبيعت و به طور خاص، وحي و خداوند بستگي دارد. مي‌توان بحث از روش در فلسفه سياسي را معطوف به شيوه بحث در فلسفه به طور عام دانست البته مي‌توان مدعي شد كه فلسفه سياسي به نوبه خود، حيات و پويايي جداگانه‌اي دارد و داراي چارچوب نظري منسجمي در موضوع جهان، انسان و غايات او از چشم‌اندازي فلسفي و سياسي است.

**اصول موضوعه فلسفه سياسي**

بيان تفصيلي در باب اصول موضوعه فلسفه سياسي نيازمند تدوين كتاب يا دست كم، مقاله‌اي جداگانه است و پرداختن بدان ما را از بررسي روش‌شناسي فلسفه سياسي دور مي‌سازد. پس به اجمال به اين امر پرداخته مي‌شود. در ادامه، چند اصل مسلّم و خدشه‌ناپذير ارائه مي‌گردد كه قوام فلسفه سياسي بر اين اصول است:

يك اصل مربوط به هستي‌شناسي است. در يك نگاه ساده و اجمالي به جهان خلقت، مي‌توان به اين نتيجه دست يافت كه نظام عالم مبتني بر تدبير مدبّر دانايي است كه تمام منظومه‌هاي هستي را در ارتباط با هم حفظ مي‌كند و از فروپاشي عوالم گوناگون در درون اين نظام بزرگ خلقت، جلوگيري مي‌نمايد. انكار ملحدان نسبت به وجود چنين مدّبري حكيم، جز از روي عناد و جحود نيست. اين اصل در ارتباط با جايگاه دين در حوزه فلسفه سياسي است.

به دنبال هستي‌شناسي، بحث «معرفت‌شناسي انسان» مطرح مي‌شود. انسان موجودي است داراي قوّه بصيرت و آگاهي و اراده و اختيار و اين قوّه به عنوان ابتدايي‌ترين، اصلي‌ترين و محوري‌ترين نقطه تمايز وي از ساير موجودات عالم است. تأمّل در نهاد و سرشت انسان، از انسان نخستين گرفته تا واپسين انسان، ترديدي باقي نمي‌گذارد كه در ميان موجودات و بخصوص در ميان حيوانات، تنها انسان است كه برخوردار از قوّه فكر و عقل، آن هم در بالاترين سطح آن است. انسان‌ها براي بهتر زيستن، از انديشه خود بهره مي‌گيرند و روز به روز به ابداعات و اختراعاتي دست مي‌يابد كه زندگي را براي آنها تسهيل مي‌نمايد. يكي از اختراعات بشر «زندگي دسته‌جمعي» آنهاست كه در پرتو زندگي اجتماعي، دست يافتن به ضروريات زندگي و حتي فراتر از آن، دست يافتن به زندگي برتر و بهتر، سهل‌الوصول‌تر و امكان‌پذيرتر است. پس دومين اصل فلسفه سياسي، «جايگاه عقل در زندگي جمعي انسان‌ها» است.

كم‌ترين توقّع خالق هستي از انسان اين است كه خدايش را عبادت كند. پس انسان‌ها در رفتار و كردار و انديشه، بايد توجه به خالق خود را مدّنظر قرار دهند. از يك سو، انسان‌ها براي خردوزري از عقل بهره‌مند هستند، و از سوي ديگر، خردورزي آنها بايد در راستاي توجه به خداوند باشد; چرا كه انسان در فكر و تأمّل و انديشه هم بايد خدامحور باشد. به طور كلي، بايد به رابطه ارزش و پژوهش توجه داشت. آيا بايد مطلقاً از پيش‌داوري در تحقيق برحذر باشيم؟ آيا اگر عقل خود و روش پژوهش خود را در چارچوب‌هاي درست هنجاري محدود كرديم باز هم دچار پيش‌داوري شده‌ايم. به نظر مي‌رسد ضرورت پرهيز از پيش‌داوري و هنجاري عمل كردن تا آنجاست كه ما از دست‌يابي به حقيقت باز بمانيم. البته چنين محدوديت‌هاي درستي بيش از آنكه محدودكننده باشد هدايت‌كننده است. اگر روش فلسفه سياسي كاملا و صرفاً عقلي است بايد بيان كنيم كه جولان عقل در عرصه فلسفه سياسي مبتني بر تعهدي است كه عقل به اصول و مباني ارزشي و بخصوص خدامحوري دارد. عقل و جايگاه آن در فلسفه سياسي، عنوان ركن اساسي تفكر و انديشه فلسفي است; البته عقلي كه مبتني بر اصول و قواعد درست منطق باشد و با هنجارهاي ارزشي، كه فراتر از انديشه و فكر آدميان است و از طريق وحي ترسيم شده، هدايت شده باشد. پس روش عقلي هم يك اصل اساسي ديگر در فلسفه سياسي است.

از اين‌رو، ارزيابي ما از روش‌شناسي‌هاي فيلسوفان سياسي كاملا مبتني بر ارزيابي و نقد و بررسي اصول موضوعه و مباني هستي‌شناسي و معرفت‌شناسي انساني است. مطالعه و بررسي كتاب‌هايي كه درباره فلسفه سياسي و بيان و توضيح و تشريح ديدگاه‌ها و آراء فيلسوفان سياسي نوشته شده است و حتي مطالعه و بررسي دقيق و جامع متون اصلي فيلسوفان سياسي مثل ***جمهور*** *افلاطون*، ما را به اين نكته رهنمون مي‌سازد كه اساسي‌ترين نقطه عزيمت در تدوين كتاب و شيوه تفكر هر فيلسوف سياسي در تدوين فلسفه سياسي خود، بر جهان‌بيني، انسان‌شناسي و معرفت‌شناسي انسان و غايت‌شناسي او مبتني است. پس به راحتي با توجه به اين نكته اساسي، مي‌توان شيوه هر فيلسوف و اصول و چارچوب فلسفه سياسي هر يك را مشخص كرد.

وادي سخن، فكر، تأمّل، انديشه، تفكر، تحقيق و تدقيق علمي و پژوهشي در سياست، بايد به سوي منطق اعتدال، اجتهاد و نوآوري ضابطه‌مند، تعقّل و عقل‌گرايي درست و معتبر روي آورد. بسياري از سياست‌ها و مباحث عمده‌اي كه در دنياي عملي و بيروني سياست نمود پيدا مي‌كند برگرفته از دنياي انديشه و به عبارتي، بسيار دقيق‌تر از دنياي فلسفه سياسي است. پس بايد به خطير بودن وادي تأمّل فلسفي و تدقيق عقلي در مسئله سياست توجه داشت. اينجاست كه تقواي الهي و حفظ كرامت انسان و ارج نهادن به سرشت توحيدي او به ذهن انديشناك پژوهشگر كمك مي‌كند و عقلورزي او در محدوده درستي هدايت مي‌شود و به نتيجه شايسته رهنمون مي‌شود.

اصول موضوعه فلسفه سياسي بسان اصول موضوعه هر علم و معرفت ديگري، بايد مقدّم بر آن و در جايي ديگر، به تفصيل مورد بررسي قرار گيرد. اما اشاره به چند اصل مهم مي‌تواند به تبيين دقيق‌تر مسئله كمك نمايد: زندگي اجتماعي انسان، لزوم وجود ساختار و نظام سياسي در جامعه، لزوم تبيين هدف و غايت سياسي، و تبيين چگونگي ارتباط رعيّت با حاكمان برخي از اين اصول است.

در پژوهش مختصري كه انجام شد، معلوم گرديد: بسياري از منابع، اعم از مقالات و كتاب‌هايي كه در مورد روش و روش‌شناسي در علوم اجتماعي و انساني، بخصوص علوم سياسي بحث كرده‌اند، بين فنون پژوهش و روش‌شناسي خلط عميقي صورت داده‌اند، به گونه‌اي كه اين فنون را با روش تحقيق يكسان انگاشته‌اند. جالب‌تر اينكه ما كمتر به موردي برخورديم كه در آن به طور مستقل و از چشم‌انداز انديشه‌اي به موضوع «روش» پرداخته شده باشد. همواره نويسندگان پس از بحث كوتاه نظري در باب روش، بي‌صبرانه به سراغ انواع روش‌ها و بخصوص فنون جمع‌آوري اطلاعات و پردازش آن و ارزيابي فنون تحقيق رفته‌اند، در حالي كه چالش‌برانگيزترين نقطه بحث همان مباحث نظري در باب روش و روش‌شناسي است كه تأثيري مبنايي در جهت گيري روش در طول مباحث مطرح در يك مقاله، يك كتاب، يك تفكر، يك پارادايم و يك مكتب فلسفي و سياسي دارد.

با پيدايش روش‌هاي جديد در عرصه علوم، بخصوص در فلسفه، تلاطمي در روش‌هاي معمول سابق ايجاد شد كه گاهي شاهديم كه اساس موجوديت يك روش معتبر در زمان پيش از اين با استدلال‌هاي فلسفي و معرفت‌شناختي مورد ترديد قرار مي‌گيرد. اين امر لزوم به‌روزرساني روش‌هاي علوم، بخصوص، علم فلسفه سياسي را گوشزد مي‌سازد.

**كارآمدي و محدوديت روش**

هر روشي داراي كارآمدي و محدوديت‌هايي است. البته كارآمدي هر روش در درون علم و معرفتي كه از آن روش بهره برده مي‌شود از محدوديت‌هاي آن بيشتر است. اگر بتوان روش تجربي را بهترين روش در علوم طبيعي و تجربي دانست، بهترين روش براي تبيين و تعريف گزاره‌هاي معرفت‌هايي همچون فلسفه سياسي، «روش عقلي» است. روش عقلي حاوي ابزارهايي فراگير و عام است كه در حيطه كل فهم آحاد بشر كاربرد دارد، پيش‌فرض‌هاي كمتري دارد و بتمامه در اختيار و در درون وسعت توان انسان‌ها تعريف مي‌شود. در مقايسه با «روش نقلي»، كه مستلزم پذيرش پيش‌فرض‌هايي است و كاربرد آن درون ديني يا درون مذهبي است، روش عقلي داراي كاربردي عام و جهان‌شمول است. استناد به نقل يا تاريخ مستلزم پذيرش اصل تاريخ و قابليت و اعتبار استناد به آن است. براي مثال، ابتدا بايد تاريخ يونان و يا ايران باستان را معتبر دانست و ادلّه موجود در كتب تاريخي براي وقوع يك واقعه را پذيرفت تا بتوان به آن استناد كرد. در مورد اديان و مذاهب هم همين مطلب هست; ابتدا بايد وجود پيامبر و امام را اثبات كرد و پس از آن، حجيّت رأي و نظر و كردار آنها را به عنوان دليل پذيرفت تا بتوان پس از آن، به راحتي به اقوال منقول از آنان استناد كرد. روش عقلي تمام اين محدويت‌ها را پشت سر گذاشته و براي همه بشريت، از هر دين و مذهب و مرامي، تبيين ارائه مي‌دهد. شايد گاهي در تبيين‌هاي عقلي، به تقابل عقل و نقل برسيم كه در اين صورت، پيروان هر دين و مسلكي طبيعتاً به دين خود عمل مي‌كنند، اما بايد يادآور شد كه آنچه عقل سليم و متعهد به آن رسيده است به يقين، تقابلي با نقل معتبر و خدشه‌ناپذير ندارد.

استفاده از همه روش‌ها به معناي محروم نكردن خويش از منابع و روزنه‌هايي به سوي معرفت، بخصوص در موضوع مورد بحث، يعني معرفت سياسي است. ولي به هر حال، بايد تذكر داد كه فلسفه سياسي داراي رويكردي فلسفي و وجودشناسانه است و به همين دليل، روش بحث و تحقيق و مباحثه در آن، مبتني بر برهان و قياس و تعقّل و انديشهورزي است. اينكه ما در علوم سياسي در صدد باشيم تا مشخصه‌ها و ويژگي‌ها و روش «علم» به معناي «ساينس»[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "16) را جاري كنيم، تلاش مذبوحانه‌اي است كه شايد بي‌ثمر باشد و دست‌كم، دستاورد اندكي به همراه دارد.

اگر از دانشمندان علوم سياسي بخواهيم تا روش علمي دقيقي را در تحقيقات خود لحاظ كنند و از آنها بخواهيم تا پژوهش خود را در قالب فرضيه‌هاي قابل آزمون صورت‌بندي كنند، كار بيهوده و عبثي انجام داده‌ايم. سرشت علوم سياسي و به طور كلي، علوم انساني و اجتماعي آكنده از آزمون‌ناپذيري و تجربه‌ناپذيري است. ماهيت اين علوم به گونه‌اي است كه بايد از مفاهيم كيفي ـ نه كمّي ـ بهره بگيرند. اساساً ابتدا بايد تكليف خود را با علم بودن يا معرفت بودن علوم سياسي روشن كنيم ـ كه اين امر نيازمند بحث مفصّلي در باب خاستگاه علوم و بخصوص فلسفه علم است در اين صورت است كه مي‌توان پي برد آيا تلاش كساني كه در صدد رياضي كردن علوم سياسي هستند درست است يا نه.

چرا علم سياسي سرآمد ديگر علوم است؟ چون از تناسب و گستردگي برخوردار است، به گونه‌اي كه هيچ‌يك از علوم ديگر نمي‌تواند با آن برابري كند; هم از تمامي پژوهش‌هاي ديگر گسترده‌تر است و هم تأثير اساسي‌تر و مستقيم‌تري بر رفتار انسان دارد. يك نظريه‌پرداز سياسي مي‌كوشد تا با قرار دادن سياست در چشم‌اندازي گسترده، تصوير جامعي به مخاطب خود ارائه دهد. او به ويژه در سايه مطالعاتش، در موضوعاتي همچون سرشت آدمي و ديگر خصوصيات جهان پيرامونش، كه به منزله مواد خام مطالعه اوست، سياست را توصيف مي‌كند.[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "17)

بايد دست به «جنبش نرم‌افزاري» زد. اين سخن بدان معناست كه هرچند *افلاطون* در دنياي فلسفه سياسي داراي جايگاه والايي است، اما بايد گفت: ما به عنوان فرزندان زمان خويش، نمي‌توانيم در فلسفه سياسي *افلاطون* متوقف شويم. تمايز اساسي فلسفه سياسي با ديگر شاخه‌هاي سياست و علوم سياسي در اين است كه فيلسوف سياسي به جهان و هستي به صورت كل و يكپارچه مي‌نگرد و با لحاظ كردن همه چيز، لب به سخن مي‌گشايد. اينكه مي‌بينيم *سقراط، افلاطون* و *فارابي* و سخنان و نوشته‌هاي آنان ابدي شده و 2500 سال دوام آورده و هنوز هم همه از آن ارتزاق مي‌كنند، بدين دليل است كه سخنان آنان بعد فناناپذيري و ريشه در ابديت و همه‌شمولي و جهان‌نگري دارد. اصرار *افلاطون* براي پادشاهي فيلسوفان به خاطر اين است كه فيلسوفان اموري را لحاظ مي‌كنند كه شايد افرادي از قبيل تكنوكرات‌ها اساساً به دليل عمل‌گرايي و واقع‌نگري افراطي، اصلا به آنها توجهي ندارند. فيلسوف حق همه چيز را در نظر مي‌گيرد و از آن آگاهي دارد; چرا كه از منظري هستي‌شناسانه، به وجود نظر مي‌افكند. حق طبيعت و محيط زيست، حق مردم در قبال حكومت و آزادي‌هاي مجاز و مشروع آنان، حق هدف و غايت سياسي و تعيين خط مشي‌ها در سمت و سوي هدف نهايي و در يك كلمه، حق وجود از اعلا مرتبه آن ـ يعني وجود اعلا ـ تا پايين‌ترين سطح آن ـ يعني وجود هيولاني ـ را در نظر مي‌گيرد.

**روش‌شناسي فلسفه سياسي اسلامي**

آيا اساساً مي‌توان فارغ از ايدئولوژي و توجه به دين، به تبيين پديده‌هاي طبيعي و اجتماعي و انساني دست زد؟ آيا با تكيه بر «عقل تنها» مي‌توان انديشه توليد كرد؟ در اين ميان، اشكالاتي را كه بر عقل و عقل‌گرايي وارد شده است، چه بايد كرد؟

ورود به بحث انسان‌شناسي و كاوش درباره ماهيت و سرشت انسان، از جمله تبيين جايگاه و دامنه نفوذ عقل در امور مادي و فرامادي، ورود به بحث پردامنه‌اي است كه موجب طولاني شدن بيش از حد اين مقال خواهد شد. اساساً جدال صاحب‌نظران علوم انساني بيشتر بر سر روش‌هاست. از اين‌رو، پيشرفت و سيطره علوم مادي، به ويژه علوم طبيعي، نيز انسان‌شناسان را به دسته‌هاي متعدد و غالباً متعارض تقسيم كرده است، به نحوي كه مي‌توان آنها را در دو گروه بزرگ، «طبيعي مذهب» و مخالفان آن جاي داد. بحث گسترده‌تر در باب روش‌شناسي در فلسفه سياسي، منجر به بحث درباره روش‌شناسي در علوم انساني و اجتماعي در برابر علوم طبيعي مي‌گردد و مسلّماً در آنجا لازم مي‌آيد از بحث پردامنه «اپيستمولوژي» يا شناخت‌شناسي و ميزان معرفت انساني و محدوده گسترش شناخت انسان سخن به ميان آيد.

برخي بر اين باورند كه در قرون زرّين تمدن اسلامي، كه حكماي ما دانش يوناني را فراگرفتند و از آن هم فراتر رفتند، جاي تعجب است كه آن قسمت از فلسفه يونان، كه از علم حكومت بحث مي‌كرد، نزد ما رونق چنداني نيافت. شايد در مقابل ستمگراني گوناگون، از خودي و بيگانه، كه بر ما حكومت كرده‌اند، بحث در اساس و حدود قدرت و روشن كردن اذهان مردم، خالي از خطر نبود. آزادگاني كه نمي‌خواستند به حكومت ستمگر تن در دهند و در پناه قدرت او كسب جاه و مال كنند، سلامت را در كناره‌گيري مي‌ديدند و دست‌كم خاموش مي‌ماندند. پس يكي از كارهاي مهمي كه بايد صورت پذيرد آشنا كردن مردم با افكار سياسي و اجتماعي و عادت دادن آنها به تفكر اجتماعي است.

از يك سو، روش‌شناسي جديد بر يك هسته مركزي اصول منطقي مثل اصل «امتناع تناقض»، «طرد شق ثالث» و «اين‌هماني» مبتني است كه نظام معرفت‌شناسي هم بر آن بنا شده است. اين اصول غيرقابل ترديد است و بنياد تمام گزاره‌هاي ديگر قرار مي‌گيرد. و از سوي ديگر، فلسفه اسلامي نمونه‌اي از بنيادگرايي ـ در مقابل انسجام‌گرايي ـ است. «سياست اسلامي» تعقّل سياسي در قالب فلسفه سياسي است كه بر همّت بلند فيلسوفاني همچون *ابونصر فارابي، ابوالحسن عامري نيشابوري* و *ابوعلي سينا* بنا گذاشته شده است. اساساً اختلاف نظر اساسي فلاسفه سياسي بر سر مسائل عمده فلسفه سياسي به اختلاف نظر درباره چگونگي نگرش به نهاد آدمي باز مي‌گردد. از اين‌رو، چهار محور اساسي در طبع بشر اين است كه آيا انسان موجودي فردگراست يا جمع‌گرا؟ سياسي است يا غيرسياسي؟ عقلاني است و آزاد يا غيرعقلاني و مجبور؟ و در نهايت اينكه كمال‌پذير است يا كمال‌ناپذير؟

از يك سو، برخي بر اين باورند كه ما هرگز نبايد از دين توقّع داشته باشيم كه به ما فلسفه سياسي بياموزد. دين، دين است; براي هدايت انسان آمده تا او را در زندگي دنيايي راهنمايي كند و سعادت مادي و ابدي را براي او به ارمغان آورد. اما اينكه از دين توقّع اقتصاد، سياست، روان‌شناسي و ديگر علوم رايج در دنيا را داشته باشيم توقّع گزافي است. دين شايد به ما نكاتي را براي هدايت به سوي سعادت ابدي ارائه دهد، اما نبايد از اين توقّع فلسفه اسلامي يا روان‌شناسي اسلامي داشته باشيم. پس «علم ديني» معنا ندارد.

در مقابل اين سخن، مي‌توان گفت: اگر دين در اين زمينه‌ها سخني نداشته باشد كامل نيست، در حالي كه بارها بيان شده است: دين كامل است و تا پايان عالم ادامه دارد و براي هدايت بشر و همگام با تمام پيشرفت‌هاي مادي و فني و علمي بشر خواهد ماند و به ايفاي نقش خود خواهد پرداخت.

باز شايد چنين به نظر برسد كه كامل بودن دين صرفا در جنبه هدايتگري است، نه اينكه هر قدر بشر پيشرفت كند و به علوم جديد دست پيدا كند ما در قالب عالم ديني بتوانيم نوع اسلامي آن علم را هم ارائه دهيم. مسلّماً رياضيات اسلامي معنا ندارد هرچند برخي‌ها ادعا كرده‌اند كه اگر مبناي فكري و انديشه‌اي ما اسلامي شد آنگاه رياضي هم از چشم‌انداز اسلامي پا به عرصه وجود خواهد گذاشت. اين عده با قاطعيت، بر اين باورند كه اگر مباني و اصول ديني حاكم باشد آنگاه حتي علم رياضيات هم بر اساس آن شكل خواهد گرفت و ديگر شايد متفاوت از علمي باشد كه بر اساس مباني غير ديني انسجام يافته است. هرچند اين سخنان را در زمينه علوم اجتماعي و علوم انساني و متافيزيك با قاطعيت بيشتري مي‌توان مطرح كرد، اما قدري افراطي به نظر مي‌رسد.

حال چه بايد گفت؟ در داوري ميان اين دو ديدگاه، سخن نهايي چيست؟ مقدّمه مطلب اينكه مگر علوم اجتماعي چيست؟ هر شاخه آن منظومه‌اي است از مفاهيمي كه در نظريه‌هاي آن به كار گرفته مي‌شود و معيارهايي براي آزمون و تطبيق نظريه ارائه مي‌دهد. آيا دين نمي‌تواند دست به مفهوم‌سازي زده، بر اساس قواعد و اصول خود، در زمينه انسان‌شناسي، جهان‌شناسي و معرفت‌شناسي به طرّاحي نظريه اقدام كند؟ بعيد به نظر نمي‌رسد كه چنين باشد. اينكه به طور منسجم چنين كاري صورت نگرفته، اين نشان از فقدان ظرفيت و قابليت دين نيست. آيا امكان دارد كه در درون فلسفه سياسي، از فلسفه سياسي اسلامي دم بزينم؟ اساساً «فلسفه سياسي اسلامي» يا «فلسفه سياسي در اسلام» چه مميّزات و شاخصه‌هايي دارد كه ديگر رهيافت‌هاي نظري و انديشه‌اي نمي‌تواند پوشش‌دهنده آن باشد؟

اگر بتوان از «فلسفه اسلامي» دم زد، پس به يقين مي‌توان از «فلسفه سياسي» اسلامي هم سخن گفت. يكي از بزرگان عرصه فلسفه بر اين باور است كه «فلسفه اسلامي» يعني فلسفه‌اي كه به نوعي، با اسلام مناسبت دارد. اين مناسبت ممكن است به يكي از شيوه‌هاي ذيل باشد: اسلام به رشد اين فلسفه كمك كرده است; اين فلسفه براي تبيين عقايد اسلامي مفيد بوده است; اين فلسفه در دوره اسلامي رشد كرده است; يا علل ديگري كه ما در اينجا در صدد تبيين و پي‌گيري آن نيستيم.

به طور خلاصه، به نظر مي‌رسد مراد از «فلسفه اسلامي»، سلسله مباحثي است كه بر اساس روش عقلي و با توجه به مباني اسلامي مطرح مي‌شود. به عبارت ديگر، «فلسفه اسلامي» يعني فلسفه‌اي كه نحوه پردازش مباحث در آن با توجه به بنيادهاي اصيل اعتقادي دين مبين اسلام صورت گرفته است. انديشيدن در درون فلسفه اسلامي بدين معناست كه براي مثال، فيلسوف مسلمان هرگز به گزاره‌اي حكم نخواهد كرد كه با توحيد يا معاد در تضاد باشد. به نظر مي‌رسد مهم‌ترين وجه اسلامي بودن فلسفه در اين نكته نهفته است، وگرنه اينكه اسلام برخي موضوعات همچون «ملائكه» را براي فلسفه مطرح كرده است، يا دين اسلام يك سلسله مفاهيمي را مطرح كرد و فلاسفه براي تبيين عقلاني آن برهان اقامه كردند،[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "18) دليل عمده‌اي بر اسلامي بودن فلسفه نخواهد بود.

بنابراين، فلسفه سياسي اسلامي هم بدين معناست كه در اين علم، مبنا و اساس مباحث برگرفته از اصول اسلامي و خط مشي‌هاي دين مبين اسلام است كه البته مهم‌ترين وجه آن نيز اسلامي بودن روش در فلسفه سياسي اسلامي است; روشي كه عقلي است، اما عقل متعهدي كه در چارچوب اصول كلي اسلام به كار گرفته مي‌شود و به توليد فكر و انديشه اقدام مي‌كند. پس اينكه يك سلسله مباحث عقلاني داريم كه ناشي از اسلام است و به عبارت ديگر، اگر اسلام اينها را (مثل بحث «ولايت فقيه») مطرح نمي‌كرد، ما عقلمان را در اين راه به كار نمي‌گرفتيم، نمي‌تواند دليل كافي باشد كه فلسفه سياسي را اسلامي بدانيم.

به طور خلاصه، به نظر مي‌رسد فلسفه سياسي اسلامي چيزي بيش از اين باشد; يعني هنر فلسفه سياسي اسلامي به اين نيست كه موضوعاتي را كه اسلام برايش طرح كرده است مورد بحث و بررسي قرار مي‌دهد، بلكه اسلاميت فلسفه سياسي اسلام به اين است كه مباني و پيش‌فرض‌هايي كه بر اساس آنها مي‌توان وارد بحث از فلسفه سياسي شد، توسط اسلام تعيين شده است; يعني اگر گفته شده روش فلسفه سياسي عقلي است، به اين معنا نيست كه عقل بدون هيچ معيار و مبنايي به انديشهورزي مي‌پردازد، بلكه عقل در فلسفه سياسي اسلام عقلي متعهد است كه از درون فلسفه سياسي به نهيليسم و پوچ‌گرايي منتهي نمي‌شود. «عقل متعهد» يعني: آنچه انسان‌شناسي و معرفت‌شناسي و جهان‌شناسي‌اش برگرفته از دين مبين اسلام است.

**مراجعه به متون اصيل فلسفه سياسي**

لازم است در پايان اين نوشتار، به يك نكته مهم اشاره شود: يكي از اقدامات اساسي در زمينه فلسفه سياسي، كه مورد غفلت واقع شده، اين است كه پيش از انديشهورزي و تأمّل و نظريه‌پردازي در باب فلسفه سياسي، كه مبتني بر روش عقلاني است، بايد ابتدا تمام يا دست‌كم بخش زيادي از آثار كهن فلسفه سياسي را مطالعه كرد; چرا كه پژوهش و جستار در انديشه‌هاي سياسي، ابزار تفكر منطقي درباره مسائل كلان تفكر سياسي را فراهم مي‌آورد. پس لازم است بر سيره طرف‌داران مكتب «سنّت‌گرايان علم سياست»، ابتدا ميراث فلاسفه بزرگ دنياي سياست را مورد مطالعه دهيم و آنگاه براي فلسفيدن سياسي اقدام كنيم. *اسپريگنز* معتقد است: آثار خداوندان انديشه سياسي، به دليل آنكه به مسائل هميشگي انسان پرداخته، براي انسان امروز معتبر و مفيد است. او بر اين باور است كه پژوهشگر كوشنده بايد با مراجعه مستقيم به منابع اصلي نظريات سياسي، به ياري جستن از مفاهيم و معيارهاي موجود در انديشه سياسي گذشتگان دست بزند تا بتواند از سردرگمي اوضاع سياسي زمان حاضر سر درآورد. اگر قرار باشد كه جامعه مورد مطالعه از وضع «جنگ همه عليه همه» فراتر برود، قطعاً سياست چيزي بالاتر از مبارزه براي قدرت است. اساساً «جامعه سياسي» يا اجتماعي مدني، يك تكاپوي انساني پر معناست كه مخلوق تعمدّي بشر است و براي به انجام رساندن اهداف مهم و عملي تشكيل شده و اداره مي‌شود. از اين‌رو، اهداف نهايي سياست از نيازهاي زندگي بشر سرچشمه مي‌گيرد.[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "19)

محتواي اصلي فلسفه سياسي آثار فلاسفه بزرگ سياسي است. البته ميان فلسفه سياسي و تاريخ فلسفه سياسي تمايز وجود دارد. پس مطالعه تاريخ فلسفه سياسي به معناي مطالعه فلسفه سياسي نيست. ويژگي اصلي فلسفه سياسي دل نگراني براي كيفيت زندگي كل جامعه سياسي است. از اين‌رو، مفاهيم عمده در فلسفه سياسي عبارت است از: ماهيت حكم و آمريت، اطاعت و بيعت، ماهيت و ضرورت غايت جامعه و دولت، علت و چگونگي تشكّل انسان، عدالت، آزادي و برابري، طبيعت و نهاد انسان. با دنباله‌روي از روش متفكران برجسته، مي‌توان علم اندوخت. بايد از طريق پي‌روي از الگوي كاردانان شناخته شده و نه از طريق مطالعه چند كتاب انتزاعي درباره اصول و روش، پي برد كه چگونه بايد گياه‌شناس، فيزيكدان، يا نظريه‌پرداز سياسي شد.[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "20)

**محاسن آثار سنّتي فلسفه سياسي**

1. دستاوردهاي كاملي هستند، گرچه تماماً راه‌حل‌هاي نظام يافته‌اي نيستند.

2. مقايسه‌پذيرند، اما بايد با تلاش و صرف وقت فراوان، رمزهاي آنها را شكافت و دريافت كه مباحث و موضوعات آثار نظريات سياسي كاملا پرمعناست و مشمول مرور زمان نمي‌شود.

3. يكي از اساسي‌ترين تجلّيات كوشش بشر براي منطقي بودن در قالب آثار كلاسيك فلسفه سياسي نمود يافته است; چون انسان در آنها تلاش دارد به موجودي تبديل شود كه زندگي روزمرّه‌اش توسط عقل اداره مي‌شود.[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "21)

بنابراين، براي درك اهميت و محتواي نظريات سياسي، هيچ روشي نمي‌تواند جاي مطالعه مستقيم آثار را بگيرد. مطالعه مستقيم متون نظريات سياسي به جنبه‌هايي روشن‌كننده‌اي كه شارحان صرفاً به آنها اشاره مي‌كنند، حيات مي‌بخشد.

گرچه *افلاطون* و *ارسطو* به صراحت بيان مي‌كردند كه روش علومِ كاملا مجرّد همچون رياضيات را نمي‌توان در مطالعه سياست به كار گرفت و *ارسطو* نيز سياست را در حوزه عقل عملي مي‌دانست، اما تلاش گسترده‌اي صورت مي‌گيرد تا از عصر نوزايي به بعد، علوم سياسي را يك علم انساني بريده از فلسفه جلوه دهند، ولي حركت مجدّد به سوي سنّت فلسفي و داغ‌تر شدن بحث‌هاي فلسفه سياسي، حكايت از بازگشت به سيره گذشته‌اي دارد كه توسط *سقراط* و *افلاطون* و *ارسطو* پايه‌ريزي شد.

**نتيجه‌گيري**

امروزه در محافل آكادميك و در ميان متفكران و نظريه‌پردازان دنياي سياست، از «فلسفه سياسي» به عنوان شاخه‌اي مستقل در كنار ديگر عرصه‌هاي تفكر و انديشه ياد مي‌شود. به يقين، چنين علمي روش‌شناسي خاص خود را مي‌طلبد. با بررسي متون كلاسيك و آثار فخيم و برجسته فلسفه سياسي غرب و اسلام، مي‌توان به استحصال روش‌شناسي آنها اقدام كرد. در اين صورت، حاصل تلاش به عنوان «روش‌شناسي در فلسفه سياسي» تلقّي خواهد شد; زيرا در آثار باستان، كلاسيك و معاصر به دنبال فلسفه سياسي و روش آن بوده‌ايم. اما اين نوشتار، بر آن بود تا فارغ از ديدگاه خاص هر يك از فلاسفه سياسي، به تعريف و تبيين «روش‌شناسي فلسفه سياسي» دست يابد.

اساساً از «روش» به عنوان اصلي‌ترين شاخصه و معيار معتبر در هر علم ياد مي‌شود. «روش» يعني: شيوه راهبردي نظريه‌پرداز كه با آن قلم زده و اقدام به توليد فكر و انديشه نموده است. به يقين، فلسفه سياسي مبتني بر روش عقلي است. به عبارت ديگر، فيلسوف سياسي با تكيه بر جهان‌بيني و معرفت‌شناسي خاص خود و بر اساس نوع تلقّي‌اش از دنياي نظري سياست و با استفاده از روش عقلي، دست به كار شده و فلسفه سياسي تدوين مي‌نمايد. البته در دنياي اسلام و با تكيه بر جهان‌بيني خاص آن و معرفت‌شناسي ويژه از انسان و جهان، تفاوت شگرفي را در مبنا و جلوه عيني آن، شاهد خواهيم بود. بايد اذعان كرد كه روش در اينجا همچنان عقلي است; يعني تمامي مطالب و نظريه‌پردازي‌ها با استفاده از ابزار «عقل ـ البته نه عقل ابزاري ـ صورت مي‌گيرد. پر واضح است كه تلقّي يك فيلسوف مسلمان از عقل كاملا متفاوت از كساني خواهد بود كه از دين و آيين ديگري هستند يا اصولا بريده از عالم ماورا بوده و يا چندان نقشي براي متافيزيك در شئون زندگي خود ـ و البته در عقل‌گرايي و خردورزي خويش ـ قايل نيستند.

فيلسوف مسلمان با سيراب شدن از سرچشمه دين و وحي و با استفاده از عقل متعهد و پايبند به اصول انساني و ديني و فارغ از خطاهاي فاحش خردورزي ديگران، دست به فلسفيدن سياسي مي‌زند. پس بايد توجه نمود كه روش همچنان عقلي است، اما برايند اين عقلورزي كاملا متفاوت است. بي آنكه انحرافي از محتواي فلسفه سياسي به سوي عرصه‌هاي ديگر علوم، كه داراي روش و شيوه متفاوت است، صورت پذيرد فيلسوف سياسي مسلمان به تدوين فلسفه سياسي اقدام مي‌كند. خروج از محتواي فلسفه سياسي ممكن است در قالب انديشه سياسي، كلام سياسي و حتي فقه سياسي صورت گيرد. در زلالي انديشه و ناب بودن آن و در عين حال، برخوردار بودن از شيوه عقلي محض، مي‌توان از *فارابي* به عنوان يك مثال تام و تمام دم زد.

* **فهرست منابع**

الف( كتاب‌ها

اتسلندر، پيتر; روش‌هاي تجربي تحقيق اجتماعي; بيژن كاظم‌زاده، مشهد: آستان قدس رضوي، معاونت فرهنگي، .1371

اسپريگنز، تامس; فهم نظريه‌هاي سياسي; فرهنگ رجايي، تهران: آگاه، .1370

استنفورد، مايكل; درآمدي بر فلسفه تاريخ: هستي شناسي، شناخت شناسي، روش‌شناسي; احمد گل‌محمدي، تهران: ني، .1382

اشتراوس، لئو; فلسفه سياسي چيست؟; فرهنگ رجايي، تهران: انتشارات علمي فرهنگي، .1373

باقر زاده، احد; روش تحقيق در علوم اجتماعي; قم: وثوق، .1383

بشيريه، حسين; عقل در سياست: سي و پنج گفتار در فلسفه، جامعه شناسي و توسعه سياسي; تهران: نگاه معاصر، .1382

بلوم، ويليام تي; نظريه‌هاي نظام سياسي: كلاسيك‌هاي انديشه سياسي و تحليل سياسي نوين; احمد تدين، تهران: آران، .1373

پالمر، مونتي و اشترن، لاري و گايل، چارلز; نگرشي جديد به علم سياست; منوچهر شجاعي، تهران: دفتر مطالعات سياسي و بين‌المللي وزارت امور خارجه، .1367

پوپر، كارل ريموند; اسطوره چارچوب )در دفاع از علم و عقلانيت(; علي پايا، تهران: طرح نو، .1379

پوپر، كارل ريموند; جهان باز و دشمنانش; عزت‌الله فولادوند، تهران: خوارزمي، .1364

پوپر، كارل ريموند; حدس‌ها و ابطال‌ها: رشد شناخت علمي; احمد آرام، تهران: شركت سهامي انتشار، .1363

پوپر، كارل ريموند; منطق اكتشاف علمي; احمد آرام، تهران: سروش، 1372

پولادي، كمال; از دولت اقتدار تا دولت عقل در فلسفه سياسي مدرن; تهران: مركز، .1380

پي، ارل; روش‌هاي تحقيق در علوم اجتماعي; رضا فاضل، تهران: سمت، .1381

تيندر، گلن; تفكر سياسي; محمود صدري، تهران: علمي و فرهنگي، .1374

چالمرز، آلن; چيستي علم )درآمدي بر مكاتب علم شناسي فلسفي(; سعيد زيباكلام، تهران: علمي و فرهنگي، .1374

چيلكوت، رونالد; نظريه‌هاي سياست مقايسه‌اي; وحيد بزرگي، عليرضا طيب، تهران: موسسه خدمات فرهنگي رسا، .1377

حافظ نيا، محمدرضا; مقدمه‌اي بر روش تحقيق در علوم انساني; تهران: سمت، .1381

حافظنيا، محمدرضا; مقدمه‌اي بر روش تحقيق در علوم انساني; تهران: سمت، .1380

حشمت‌زاده، محمدباقر; مسايل اساسي علم سياست; تهران: موسسه فرهنگي دانش و انديشه معاصر، .1380

خليلي شوريني، سياوش; روش‌هاي علمي تحقيق در علوم انساني; تهران: يادواره كتاب، .1375

داوري اردكاني، رضا; درباره علم; تهران: هرمس، .1379

دكارت، رنه;گفتار در روش; محمدعلي فروغي، تهران: .1342

دورتيه، ژان فرانسوا; علوم انساني گستره شناخت‌ها; مرتضي كتبي و ديگران، تهران: ني، .1382

دوورژه، موريس; روش‌هاي علوم اجتماعي; خسرو اسدي، تهران; اميركبير، .1375

راين، آلن; فلسفه علوم اجتماعي; عبد الكريم سروش، تهران: علمي و فرهنگي، .1367

رودي، كارلتون و ديگران; آشنايي با علم سياست; ج \_1تهران: امير كبير، دوم، .1351

روزنتال، فرانس; نفوذ علوم يونان باستان در اسلام;

ژري ارس، هانري; بررسي راه‌هاي شناخت علم، شبه علم و علم دروغين; عباس باقري، تهران: ني، .1379

سريع‌القلم، محمود; روش تحقيق در علوم سياسي و روابط بين‌الملل; تهران: نشر و پژوهش فرزان روز، .1380

سزگين، فؤاد; گفتارهايي پيرامون تاريخ علوم عربي و اسلامي; محمدرضا عطايي، مشهد: آستان قدس رضوي، .1371

سي. اي. موزر و جي، كالتون; روش تحقيق در علوم اجتماعي; كاظم ايزدي، تهران: كيهان، .1374

شاله، فليسين; شناخت روش علوم يا فلسفه علمي; يحيي مهدوي، تهران: دانشگاه تهران، .1347

طاهري، ابوالقاسم; روش تحقيق در علوم سياسي; تهران: قومس، .1380

طباطبايي، سيد جواد; درآمدي فلسفي بر تاريخ انديشه سياسي در ايران; تهران: دفتر مطالعات سياسي و بين‌المللي وزارت امور خارجه، .1367

عاملي، حشمت‌الله; مباني علم سياست; تهران: كتابخانه ابن سينا، .1346

فروند، ژولين; آراء و نظريه‌ها در علوم انساني; علي محمد كاردان، تهران: مركز نشر دانشگاهي، .1362

كاظمي، سيد علي اصغر; روش و بينش در سياست: نگرش فلسفي، علمي و روش شناختي; تهران: موسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه، .1374

كپالا، سرانا; روش‌شناسي تطبيقي در علوم اجتماعي; رحيم فرخ‌نيا، گناباد: مرنديز، .1373

كريپندورف، كلوس; تحليل محتوا مباني روش‌شناسي; هوشنگ نايبي، تهران: ني، .1383

كيوي، ريموند و كامپنهود، لوك وان; روش تحقيق در علوم اجتماعي )نظري و عملي(; عبدالحسين نيك‌گهر، تهران: فرهنگ معاصر، .1370

گولد، جوليس و كولب، ويليام ال.; فرهنگ علوم اجتماعي; جمعي از مترجمان، محمدجواد زاهدي مازندراني )ويراستار(، تهران: مازيار، .1376

ليتل، دانيل; تبيين در علوم اجتماعي درآمدي به فلسفه علم الاجتماع; عبدالكريم سروش، تهران: صراط، .1373

ليدمان، سون اريك; تاريخ عقايد سياسي از افلاطون تا هابرماس; سعيد مقدم، تهران: دانش ايران، .1379

مارش، ديويد و استوكر، جري; روش و نظريه در علوم سياسي; امير محمد حاجي يوسفي، تهران: پژوهشكده مطالعات راهبردي، .1378

ماركوزه، هربرت; انسان تك ساحتي; محن مؤيدي، تهران: امير كبير، .1363

مانهايم، كارل و ريچ، ريچارد; روش‌هاي تحقيق در علوم سياسي: تحليل تجربي; ليلا سازگار، تهران: مركز نشر دانشگاهي، .1377

محمد امزيان، محمد; روش تحقيق علوم اجتماعي از اثبات‌گرايي تا هنجارگرايي; عبدالقادر سواري، قم: پژوهشكده حوزه و دانشگاه، المعهد العالمي للفكر الاسلامي، .1380

مدني، سيد جلال‌الدين; مباني و كليات علوم سياسي; جبي‌جاج، .1372

مك نيل، پاتريك; روش‌هاي تحقيق در علوم اجتماعي; محسن ثلاثي، تهران: آگاه، .1376

نبوي، بهروز; مقدمه‌اي بر روش تحقيق در علوم اجتماعي; تهران: كتابخانه فروردين، .1367

نراقي، يوسف; روش‌شناسي علوم اجتماعي; تهران: انتشار، .1365

نصيري، منصور; روش‌شناسي علم و الهيات; قم: مركز انتشارات موسسه آموزشي پژوهشي امام خميني )ره(، .1383

نوذري، حسينعلي; فلسفه تاريخ ، روش‌شناسي و تاريخنگاري; حسينعلي نوذري، تهران: طرح نو، .1379

نوري كوتنايي، نظام الدين; روش‌شناسي "متدولوژي"; ج‌بي جاج: زهره، .1357

هال، لويس ويليام هلزي; تاريخ و فلسفه علم; عبدالحسين آذرنگ، تهران: سروش، دوم، .1369

هومن، حيدرعلي; پايه‌هاي پژوهش در علوم رفتاري، شناخت روش علمي; تهران: سلسله، .1366

وينچ، پيتر; ايده علم اجتماعي; تهران: سمت، .1372

ب( مقالات

احمد وند، شجاع; فرايند تدوين معرفت شناسي و روش‌شناسي فقه سياسي شيعه; تهران: فصلنامه پژوهشنامه متين، ش \_10بهار .1380

افضلي، رسول; روش‌شناسي در انديشه سياسي غرب; روزنامه انتخاب، 21و .22/3/1379

الهاشمي، كامل; ارتباط فلسفه سياسي و فلسفه الهي; محمدحسن معصومي، قم: فصلنامه حكومت اسلامي، ش \_2زمستان .1375

پزشكي، محمد; چيستي فلسفه سياسي اسلامي; قم: فصلنامه علوم سياسي، ش \_17بهار .1381

پزشكي، محمد; روش تفكر سياسي بر اساس فيلسوفان مشّاء; قم: فصلنامه علوم سياسي، ش \_22تابستان .1382

جهانبگلو، رامين; فلسفه سياسي چيست؟; متن سخنراني در 14اسفند ماه 1381در دانشكده علوم اجتماعي دانشگاه تهران، اينترنت: [www.bashgah.net](http://www.bashgah.net)

حاجي‌حيدري، حامد; قواعد نوين نظريه‌پردازي در علوم اجتماعي مراحل اساسي انديشه در فلسفه اجتماعي; رسالت، .23/12/1382

حقيقت، سيد صادق; آشفتگي مفاهيم سياسي در ايران معاصر; قم: فصلنامه علوم سياسي، ش \_24زمستان .1382

حقيقت، سيد صادق; بحران روش‌شناسي در علوم سياسي; قم: فصلنامه علوم سياسي، ش \_22تابستان .1382

حقيقت، سيد صادق; نقدي بر روش‌شناسي فلسفه سياسي و علم سياست; قم: فصلنامه علوم سياسي، ش \_23پاييز .1382

حقيقت، سيد صادق; نگاهي به فلسفه سياسي در اسلام; فصلنامه حكومت اسلامي، ش \_2زمستان .1375

فيرحي، داود; روش‌شناسي انديشه سياسي ابن‌رشد; تهران: مجله دانشكده حقوق و علوم سياسي، ش \_63بهار .1383

فيرحي، داود; روش‌شناسي انديشه سياسي در فلسفه غربِ تمدّن اسلامي; قم: فصلنامه علوم سياسي، ش1382. \_22

محمودي، سيد علي; روش‌شناسي در علم سياست و فلسفه سياسي )روش ارسطويي، ديالكتيك سقراطي، گفتمان فرانوگرايي(; تهران: ماهنامه اطلاعات سياسي اقتصادي، شماره .153154

مصباح‌يزدي، محمدتقي; فلسفه سياسي اسلامي )گفتوگوي مجله پويا با آيت‌الله مصباح يزدي، ( \_9/4/1382قم: ماهنامه پويا. )متن اين گفتوگو، هنوز منتشر نشده است(.

ملكيان، مصطفي; روش‌شناسي در علوم سياسي; گفتوگو با مصطفي ملكيان; قم: فصلنامه علوم سياسي، ش \_14تابستان .1380

موتن، عبدالرشيد; روش‌شناسي اسلامي در علم سياست; محمد شجاعيان، قم: فصلنامه علوم سياسي، شماره \_8بهار .1373

نوروزي، محمدجواد; نظريه‌سازي در علوم اجتماعي: با تأكيد بر نقش پيش‌فرض و پارادايم; قم: ماهنامه معرفت، شماره .72

* **پى نوشت ها**

[1](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_1)ـ بهاءالدين خرمشاهى، *فرار از فلسفه، زندگينامه خودنوشت فرهنگى*، تهران، جامى، 1377، ص 9.

[2](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_2)ـ آنتونى كوئنتين، *فلسفه سياسى*، ترجمه مرتضى اسعدى، تهران، الهدى، 1371، ص 11.

[3](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_3)ـ لئو اشتراوس، *فلسفه سياسى چيست؟*، ترجمه فرهنگ رجايى، تهران، علمى فرهنگى، 1373، ص 3.

[4](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_4)ـ عبدالرحمن عالم، *تاريخ فلسفه سياسى غرب: از آغاز تا پايان سده‌هاى ميانه*، تهران، وزارت امورخارجه، 1376، ص 15.

[5](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_5)ـ همان، ص 15.

[6](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_6)ـ عبدالرحمن عالم، *تاريخ فلسفه سياسى غرب: عصر جديد سده نوزدهم*، تهران، تهران، وزارت امورخارجه، 1376، ص 15.

[7](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_7)ـ محمّدجواد نوروزى، *فلسفه سياست*، قم، مؤسسه آموزشى پژوهشى امام خمينى (ره)، 1377، ص ؟؟؟

[8](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_8)ـ محمّدباقر حشمت‌زاده، *مسائل اساسى علم سياست*، تهران، كانون انديشه جوان، 1377، ص 47.

[9](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_9)ـ كريستيان دلاكمپانى، *فلسفه سياست در جهان معاصر*، ص 290ـ293.

[10](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_10). Method.

[11](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_11). methodology.

[12](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_12). procedure.

[13](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_13)ـ رونالد چيلكوت، *نظريه‌هاى سياست مقايسه‌اى*، ص 28.

[14](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_14)ـ سيد صادق حقيقت، «بحران روش‌شناسى در علوم سياسى»، *علوم سياسى*، ش 22، ص ؟؟؟

[15](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_15)ـ همان.

[16](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_16). science.

[17](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_17)ـ تامس اسپريگنز، *فهم نظريه‌هاى سياسى*، ص 232ـ233.

[18](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_18)ـ محمّدتقى مصباح، «فلسفه سياسى اسلامى; گفتوگو با آية‌اللّه مصباح، *پويا*، 9/4/1382 نسخه منتشر نشده.

[19](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_19)ـ تامس اسپريگنز، پيشين، ص 15ـ20.

[20](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_20)ـ همان، ص 37.

[21](http://marifat.nashriyat.ir/node/169" \l "_21)ـ همان، ص 37ـ40.